

نامه ای از تهران

نامه ای در سوگ منصور حکمت

منصور جان، قهرمان کمونیست آرام و آسوده بخواب. منصور جان با رفتنت دلم را بدر آوردی. وقتی رادیو مارش عزا خواند و خاموشی تو را اعلام کرد، اشک در چشمانم حلقه زد. بعض گلویم را میفشرد. منصور جان دیگر صدای نازنینت را نمیشنویم. ولی کلامت و راهت را در پوست و گوشت و استخوانمان احساس میکنیم و من و دوستانم را به حرکت در میآورد. منصور جان تو هنوز در بین ما هستی و تا ابد زنده خواهی بود. رفتنت هر چه ناباورانه ولی هدفی چون مشعلی سوزان در تاریکی جهل و نابرابری باقی خواهد ماند و راه انسانهای آزاده و با شرافت را روشن خواهد ساخت. منصور جان آرزوی دیدنت را داشتم تا با تو سخنی بگویم و دست قهرمان کمونیسم را بفشارم ولی روزگار امان نداد و تو را از ما گرفت. منصور جان آرام باش دوستانت حزب کمونیست کارگری را یاری خواهیم رساند و پرچمی را که برافراشته ای همواره در اهتزاز نگاه خواهیم داشت. مصیبت وارده و تاسف بار را به خانواده منصور حکمت خانم ماجدی و فرزاندانش و حزب کمونیست کارگری تسلیت عرض می نمایم.

دروود بر حزب کمونیست کارگری

دروود بر منصور حکمت

۱۴ تیر، ۵ جولای